■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع رسانی: www.jamejamonline.ir www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰-۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۳۰۰۴۴۳۳
■ سازمان توزیع: ۶۱۹۳۳۱۱۵ ■ کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۶۱۹۳۳۱۱۵ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ تلفن گویا: ۲۳۰۰۴۴۴۴
■ چاپ: چاپخانه روزنامه جام جم

یکشنبه ۲۸ شهریور ۱۴۰۰ | ۱۲ صفر ۱۴۴۳ | ۲۰ صفحه | سال بیست و دوم - شماره ۶۰۳۶ | Sunday - September 19 , 2021

حدیث روز: بحارالانوار

امام محمدباقر(ع): دانشمندی که از علمش سود برند از هفتاد هزار عابد بهتر است.

واحه: سعدی

صبر بر جور رقیبت چه کنم گر نکنم
همه دانند که در صحبت گل خاری هست

امروز در تاریخ:

- امضای قرارداد شرکت ملی نفت ایران با کنسرسیوم بین‌المللی نفت(۱۳۳۳ش)
- درگذشت دکتر شکوئی، چهره ماندگار جغرافیا(۱۳۸۴ش)
- کشف دو قطب مثبت و منفی جریان برق(۱۷۳۳م)

اوقات شرعی:

اذان ظهر: ۱۲/۵۸ — غروب آفتاب: ۱۹/۰۶
اذان مغرب: ۱۹/۲۴ — نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۱۶
اذان صبح (فردا): ۵/۲۷ — طلوع خورشید(فردا): ۶/۵۱

وضعیت آب و هوای امروز

تهران	ارومیه	اراک	بندرعباس	زاهدان	ساری	شیراز	یزد
۲۰ / ۳۱	۱۱ / ۲۸	۱۱ / ۳۱	۲۹ / ۳۴	۱۴ / ۳۴	۱۹ / ۲۸	۱۷ / ۳۶	۲۲ / ۳۷

حکمت ۳۸۶: نهج‌البلاغه

جوینده چیزی یا به آن یا به برخی از آن، خواهد رسید.

عکس: مجید آزاد / جام جم

گفت‌وگو با هاشمیه متقیان
برنده مدال طلای پارالمپیک در رشته پرتاب نیزه

بغضی که فریاد پیروزی شد

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگار

فیلمش را هزاران نفر دیدند. برخی هم بارها تماشا کردند. لحظه‌ای که هاشمیه متقیان، نیزه را پرتاب می‌کند و به او می‌گویند ۲۴متر و ۵۰سانت نیزه را انداخته و متقیان جیغ می‌کشد نه یک‌بار بلکه چند بار. برای آنها که فیلم را دیده‌اند، فریادهای متقیان دیدنی‌تر و شنیدنی‌تر از پرتاب نیزه‌اش است. انگار به جای همه ما فریاد می‌کشد. انگار همه ما یک جیغ در گلو مانده داریم که متقیان به جای همه ما، آن را رها کرده و هم خودش سبک شده هم ما. بعد از این فریاد آزاد شده، صحنه دیدنی دیگری هم هست و رفتار او با بطری آبی است که در دست دارد. کمی آب می‌نوشد دوباره جیغ می‌کشد، دوباره کمی آب می‌نوشد. هم طلا گرفته، هم رکورد جدیدی در پرتاب نیزه زنان جهان به ثبت رسانده است. او قهرمان شده، هم قهرمان خودش و هم قهرمان ما.

دیروز که کنارش نشسته بودم و با او صحبت می‌کردم، راستش از درک این همه انگیزه درونی برای قهرمان زندگی کردن عاجز بودم. آخر مصاحبه مربی‌اش، خانم زهراکرم‌زاده جمله‌ای گفت: پرتاب نیزه، دیسک و وزنه، سوسول بازی نیست... و متقیان حرف خانم مربی را کامل‌تر کرد: باید جنگنده باشی. باید همه گره‌ها، تنش‌ها و خشمت را با نیزه پرتاب کنی. هر چقدر جنگنده پر بغض‌تری باشی پرتابت بهتر می‌شود و من همه بغض‌ام را خالی کردم.

انتقال رکورد از آلمان به ایران

اول صحبت‌مان به او می‌گویم، جیغی که بعد از پرتاب نیزه کشیدی، فقط فریاد شادی نبود. چه بود که این همه به دل نشست و همراهان زیادی پیدا کردی، می‌گوید: بغض بود. هنوز هم یادش می‌افتم اشکم در می‌آید. اشک‌هایش را پاک می‌کند و می‌گوید: در مسابقات ریو حقم بود برنز بگیرم اما همه چیز دست به دست هم داد که نگیرم. رقیبم نیزه را پرتاب کرد و دیدم نوک نیزه به زمین نخورد و خوابید روی زمین. داور نباید پرتاب را قبول می‌کرد اما کرد. مربی‌ام از زمین دور بود و کاری نکرد. خودم آنقدر سر و زبان نداشتم که معترض شوم و بگویم ویدئوچک کنید و ببینید خطاست. از همان سال بغضی نشست توی گلویم. از همان روز گفتم این که گذشت اما مسابقه بعدی می‌آیم و طلا می‌گیرم. وقتی در توکیو اعلام کردند ۲۴متر و ۵۰سانت پرتاب کرده‌ام، همان بغض پنج سال قبل شد، جیغ، شد فریاد. حالا سبک شده‌ام. آن بغض را بیرون ریخته‌ام و به آنچه می‌خواستم رسیدم. چند روزی است تمریناتم را شروع کرده‌ام برای مسابقات آسیایی و پارالمپیک پاریس. باز هم طلا می‌خواهم. باید دوباره رکورددار شوم و این‌بار رکورد خودم را تغییر دهم. سال‌ها بود رکورد پرتاب نیزه زنان در پارالمپیک در اختیار آلمان بود و حالا ما آن را تصاحب کرده‌ایم. زمین بازی عوض شده و من این رکورد را حفظ خواهم کرد.

برنده درونی‌ام، بیدار است

از او می‌پرسم این انگیزه درونی از کجا می‌آید، این‌که جنگنده باشی، این که بخواهی قهرمان باشی که می‌گوید: یک‌ساله بودم که فلج شدم. تب داشتم و واکسن بهم تزریق کردند و همان فلجم کرد. یک پایم علیل شد و با دو تا عصا راه می‌رفتم. قبل مدرسه و دوره دبستان با معلولیتم مشکلی نداشتم. با بچه‌ها بازی می‌کردم نه در خانه و نه مدرسه و کوچه و خیابان کسی به خاطر معلولیت اذیتم نمی‌کرد. به مدرسه راهنمایی که رفتم، همکلاسی‌هایم را دیدم که کفش پاشنه‌دار می‌پوشیدند به مادرم گفتم برایم کفش پاشنه‌دار بخر. مادرم گفت: تو معلولی نمی‌توانی کفش پاشنه‌دار بپوشی. آنجا بود که فهمیدم با بقیه دخترها فرق دارم. غصه خوردم و گریه هم کردم. اما راستش را بخواهید، خانواده و پدر و مادرم آنقدر حامیان خوبی برایم بودند که زود این غصه را از یاد بردم. پدر و مادرم همیشه می‌گفتند چون معلول هستی و محدودیت داری باید درس بخوانی و شغلی داشته باشی که از نظر مالی به دیگران وابسته نشوی. تشویقم می‌کردند که مستقل باشم و به اصطلاح روی پای خودم بایستم. همه این حمایت‌ها باعث شد شخصیت برنده درونم فعال شود. خیلی سختی دیده‌ام اما هیچ‌کدام باعث نشده عقب‌نشینی کنم. ما در خوزستان و اهواز امکانات خیلی کمی داریم. در شرایطی تمرین می‌کنیم که برای خیلی‌ها محال است با آن شرایط بتوانند به مسابقات جهانی راه پیدا کنند. اما من همه وقتم را گذاشته‌ام برای تمرین با همین امکانات بسیار کم. نه مهمانی می‌روم و نه به‌جز تمرین و رشته ورزشی‌ام تفریح دیگری دارم. همه تمرکزم روی ورزش است و مسابقات. زندگی عادی که دیگران آن را تجربه می‌کنند را کاملا کنار گذاشته‌ام.

وقتی از او می‌پرسم برای ازدواج برنامه‌ای داری، می‌گوید: نه! ازدواج برایم محدودیت‌هایی به وجود می‌آورد که از ورزش و اهدافی که برای خودم تعیین کرده‌ام عقب می‌مانم. وقت برای تشکیل زندگی مشترک زیاد است. الان همه تمرکزم روی ورزش قهرمانی است. من با والیبال معلولان ورزش را شروع کردم اما از سطحی که بودم راضی نبودم، شرایطی که در والیبال نشسته قهرمان شوم، مهیا نبود. مربی‌ام گفت روی ورزش‌های انفرادی متمرکز شوم و من روی دوومیدانی، پرتاب دیسک و نیزه متمرکز شدم و مدال‌های داخلی و آسیایی و جهانی را گرفتم. اهدافم را روی کاغذ می‌نویسم. این که مثلا در مسابقات توکیو باید چند متر پرتاب کنم تا قهرمان شوم. مربی‌ام، خانم کرم‌زاده در پنج سال گذشته به من یاد داده تصویرسازی ذهنی کنم. هر شب قبل از خواب در ذهنم همه پرتاب‌هایم را تمرین می‌کنم. رویاها و تصویرسازی‌هایم هنوز ادامه دارند. هنوز زود است رویاهای قهرمان شدن را کنار بگذارم.

حالا نوبت مسؤولان است

به هر کسی، در هر گوشه دنیا که در هر رشته‌ای حتی برای یک‌بار هم قهرمان شده، طلا گرفته یا نقره یا برنز، بگویی قهرمان پارالمپیک ایران و اولین زن ایرانی که توانسته در رشته پرتاب نیزه طلا بگیرد و رکورددار شود، خانه ندارد، شغل ثابت ندارد، ماشین ندارد و با تاکسی رفت و آمد می‌کند، حتما در جوابت می‌گوید: شوخی نکن. داری سیاه‌نمایی می‌کنی. اما واقعیت است. هاشمیه متقیان که در حاشیه شهر اهواز و در محله‌ای با کمترین امکانات زندگی می‌کند برای رفت و آمد به استادیوم تختی، باید به کنار خیابان برود، صبر کند تا تاکسی پیدا شود و او را تا جایی برساند و بعد از آن باز هم دو بار دیگر منتظر تاکسی بماند تا به مقصد برسد. وقتی باران می‌بارد و خیابان‌ها و کوچه‌های ملاشیه پر از آب می‌شود و گاهی فاضلاب هم بیرون می‌زند، رفت و آمد برای متقیان سخت‌تر می‌شود و اینجاست که باید پدرش همراهش شود و او را به کنار خیابان برساند و منتظر بماند تا تاکسی سربرسد و او را سوار کند. شب باید تنهایی همین مسیر را برگردد و سه کورس تاکسی سوار شود. پاییز و زمستان که هوا زود تاریک می‌شود، مصیبت‌های متقیان هم بیشتر می‌شود. دیروز در دیدار با رهبر معظم انقلاب متقیان به عنوان سخنگوی ورزشکاران معلول که مدال کسب کرده‌اند، صحبت کرده، یکی درباره استخدامشان و دیگری درباره این که حقوق پارالمپیکی‌ها با المپیکی‌ها یکسان شود. اما مربی‌اش به نکته مهم‌تری اشاره می‌کند، باید برای متقیان دنبال اسپانسر باشد تا هزینه‌های او برای مسابقات پیش رو را تامین کند. باید با شرکت نفت و جاهای دیگر که اتفاقا زیاد هم پول دارند وارد مذاکره شوند و حامی مالی پیدا کنند. نباید زمان را از دست بدهند. و باز هم یک سوال، قهرمان پارالمپیک باید دنبال اسپانسر باشد؟ آیا دولت نباید مهم‌ترین حامی او باشد؟ با مدال طلای متقیان کلی در دنیا پز دادیم و می‌دهیم، پرچم کشورمان را بالا برد، ما برای او چه کرده‌ایم و چه قرار است بکنیم؟ او مانده و خودش و انگیزه‌ای که این همه سال او را قهرمان نگه‌داشته. به نظر می‌رسد الان وقتش است که دولت برادری خودش را به این قهرمان ثابت کند.

زهراکرم‌زاده مربی ۵ سال است مربی هاشمیه متقیان است

تلنگر

آیا خرید، آخرین تکنولوژی مصرف‌گرایی است؟!

علیرضا رأفتی
روزنامه‌نگار

تقریبا هر سال رویداد سالانه اپل را تماشا کرده‌ام. چه آن سال‌هایی که هنوز ریال‌مان ارزش داشت و از پدر پول توجیبی می‌گرفتم و می‌توانستم محصولاتش را بخرم، چه این سال‌هایی که خورده توی سر ریال‌مان و دستم هم توی جیب خودم رفته و خرید محصول جدید اپل در صد اولویت اول خرید هم قرار نمی‌گیرد. هنوز اما تماشای ارائه محصولات جدید تکنولوژی ذوق‌زده‌ام می‌کند.

اول از همه لازم است بگویم این یک رپرتاژ خبری نیست. من هم از شرکت اپل پول نگرفته‌ام که در ستون صفحه آخر روزنامه جام جم تبلیغشان کنم و فروش‌شان در کشورهای فارسی‌زبان یک‌دفعه سیر صعودی پیدا کند. سؤالی که می‌خواهم با شما مطرح کنم این است که چرا عاشقان تکنولوژی و حتی آنها که خودشان هم نمی‌دانند عاشق تکنولوژی‌اند، از دیدن محصولات جدید اپل شگفت‌زده می‌شوند و تماشای رویداد سالانه اپل برای‌شان شگفت‌آور است؟ آیا به قول روشنفکران این یک‌جور مصرف‌گرایی است که دنیای جدید برای ما ساخته؟ در این یادداشت می‌خواهیم کمی درباره چارچوب مصرف‌گرایی صحبت کنیم.

اپل چیزی را تولید می‌کند که تا پیش از این وجود نداشته است. در حقیقت تماشاگران رویداد سالانه اپل به تماشای آخرین دست‌یافته‌های بشر می‌نشینند اما مساله‌ای که اینجا مورد بحث است این که آیا هجوم خریداران آیفون جدید و صف‌کشیدن و پیش‌ثبت‌نام برای داشتن آن که تفاوت زیادی هم با مدل قبلی ندارد، یک‌جور بنده دنیا شدن را نشان نمی‌دهد؟!

اول بگذارید مصرف‌گرایی را تعریف کنیم. در یک تعریف ساده در دوره پست‌فوردیستی، دوره‌ای که بعد از ایده استحکام ابدی محصولات شرکت فورد شکل گرفت، تولیدکنندگان محصول به سمت این رویه رفتند که مشتری‌ها هر چند وقت یک‌بار محصول‌شان را دور بیندازند و محصول جدیدشان را بخرند. محصول جدیدی که تفاوتش بیشتر ظاهری بود و نیازش در صنعت مد شکل می‌گرفت. این ماجرا اما درباره شرکت اپل صدق نمی‌کند. اپل آخرین دستاورد بشر را عرضه می‌کند که طبیعتا با دستاورد سال گذشته یکی نیست. تیم کوک، مدیرعامل اپل در پاسخ یک خبرنگار به همین سؤالی که مطرح کردیم، گفت: «دنیا کوتاه‌تر از آن است که از آخرین پیشرفت تکنولوژی استفاده نکنید.»

کافه میرداماد

باغ انگوری دوم چگونه آباد شد

امید مهدی‌نژاد
طنزنویس

دراواخر قرن هجدهم در منطقه مون‌پلیه در جنوب فرانسه، براثر استقبال مردم از فرآورده‌های جانبی، کشت انگور به سودده‌ترین کار منطقه تبدیل شد و اغلب کشاورزان کار و کشت سنتی و اجدادی خود را رها کردند و به کشت و تولید انگور روی آوردند. روزی از روزها مردی که به‌تازگی از شهر به روستا رفته و باغ انگوری خریده و به کشت انگور روی آورده بود، برای انجام کاری اداری راهی اداره کل کشاورزی شد. مرد کشاورز در راه بازگشت به روستا با یکی از کشاورزانی که به طور موروثی و اجدادی به کشت انگور می‌پرداخت، همسفر شد. دو کشاورز در راه از میزان موفقیت همدیگر در کشت انگور و زمان برداشت و مسائل دیگر پرسیدند. کشاورز اول به کشاورز دوم گفت: محصول من رسیده است و دیروز برداشت آن تمام شد و امروز برای همین امر به اداره کل کشاورزی مراجعه کردم. وی افزود: محصول را جمع‌آوری کردیم و برای آن که از دست پرنده‌ها در امان باشد، کنار آن مترسک‌هایی گذاشته‌ایم. کشاورز دوم گفت: عجب. وقتی به روستا رسیدند، کشاورز دوم از کشاورز اول دعوت کرد تا ناهار را مهمان وی باشد و بد بگذراند. کشاورز اول قبول کرد و با هم به باغ کشاورز دوم رفتند. وقتی وارد باغ شدند کشاورز اول متوجه شد در زیر تمام درختان انگور کاسه‌های آبی تعبیه شده است. پس از کشاورز دوم پرسید: این کاسه‌ها برای چیست؟ کشاورز دوم گفت: پرنده‌ها انگورها را می‌خورند و به‌خاطر شیرینی آن ممکن است نوک‌شان نوچ شود. این کاسه‌ها را اینجا گذاشته‌ایم تا پرنده‌ها نوک‌شان را در آن تمیز کنند. کشاورز اول با شنیدن این جواب به‌شدت تحت تأثیر قرار گرفت و از رویه‌اش خجالت کشید و پس از صرف ناهار به باغ خود رفت و مترسک‌هایی را که در کنار محصول خود گذاشته بود، برداشت.

به این ترتیب، پلتیک کشاورز کهنه‌کار کارگر افتاد و بر اثر تأخیر اداره کل کشاورزی در خرید محصول و نیز حمله پرنده‌ها به محصول، محصول کشاورز از بین رفت و کشاورز کهنه‌کار توانست محصول خود را در موعد مقرر به دو برابر قیمت بفروشد. کشاورز اول نیز که ورشکسته شده بود هم‌اکنون به‌عنوان راننده در یکی از تاکسی‌های اینترنتی مشغول کار است و در پایان سفر از مسافران می‌خواهد با دادن امتیاز بالا به وی، وی را رهین لطف خود نمایند.

مرور و عبور با جام جم ۲۰۰ سال قبل

گفت‌وگوی بوق اشغال با منوچهر آتشی

اولین شاعری که با او آشنا شدید؟ فایز دشتستانی.

چرا وقتی برق می‌رود می‌گویند شاعرانه شد؟ چون سکوت و خاموشی بهترین شعر است.

هیچ‌وقت در زندگی قافیه را باخته‌اید؟ نه.

آیا شعر می‌تواند باری از دوش مردم بردارد؟ شعر فقط همین یک کار را بلد است.

آیا آدم گرسنه شعر می‌خواند؟ بیشتر گرسنه‌ها شعر می‌خوانند چون سیرها بعد از سیری به چیز دیگری محتاج می‌شوند.

اگر شعرتان را در باغچه بکارید سبز می‌شود؟ نرگس و لادن.

اگر شعر شما به مغازه لباس‌فروشی برود چه لباس‌هایی را انتخاب می‌کند؟ یک کت‌وشلوار سورمه‌ای متمایل به آبی که هنوز نتوانسته‌ام بخرم.

شعرتان چه شباهتی به قیافه‌تان دارد؟ چشم و سبیلش شبیه من است. (صفحه ۵)

بعد از حمله

مردم آمریکا بعد از اتفاقات ۱۱ سپتامبر برای مقابله با خطرات احتمالی ناشی از حمله با استفاده از گازهای سمی، ماسک خریداری می‌کنند. در خارج از خاک آمریکا هم اقداماتی در حال انجام است. هیات وزیران عربستان سعودی قرارداد همکاری‌های امنیتی با جمهوری اسلامی ایران را که به تایید مجلس مشورتی این کشور رسیده است تصویب کرد. هیات دولت عربستان به وزارت کشور اجازه داد تا زمینه اجرای بندهای توافق‌نامه را فراهم کند. امیر نایف بن عبدالعزیز، وزیر کشور عربستان در فروردین سال جاری در سفر به تهران این توافق‌نامه را با موسوی‌لاری، همتای خود امضا کرده بود. (صفحه ۲)

حمید لولایی: خشایار شبیه پدرم است

من سالیان زیادی با این شخصیت زندگی کرده‌ام، برای این‌که بخشی از آن را از پدرم گرفته‌ام. چون با این شخصیت ارتباط دائمی داشتم با غم و شادی او آشنا بودم. ویژگی‌های روحی و روانی او را به دقت به کارهای پدرم تکرار کردم. نقش خشایار را دوست دارم چون مرا یاد پدرم می‌اندازد. پدرم سرایدار نبود اما طنزی که داشت را به شخصیت خشایار وارد کردم. مثلا پدرم هر وقت عصبانی می‌شد به‌جای این‌که از او بترسیم، می‌خندیدیم و کتک زدنش برای ما خیلی شیرین بود. بعضی وقت‌ها کاری می‌کردیم تا پدرمان عصبی شود و ما را کتک بزند. بابا گاهی با خودش حرف می‌زد و ما این رفتار او را هم دوست داشتیم. دستانش هم می‌لرزید که از آن هم برای بازی در نقش خشایار استفاده کردم. تن صدایم را هم به تن صدای پدرم نزدیک کردم. (صفحه ۱۰)

با تغییر نظر رسمی وزیر خارجه آمریکا و افزایش مخالفت های جهانی، قبل از پایان ضرب‌الاجل صورت گرفت

تردید در حمله

هشدار سازمان ملل به آمریکا

طالبان: بن لادن را نمی‌دهیم

مصاحبه «جام جم» با بلاژه ویچ

۲۰ سال است برای بهداشت مردم کاری نکرده‌ایم

دو چهره متضاد از بن لادن

هالیوود تعطیل شد

گزارش‌های رسیده از لس‌آنجلس حاکی از این است که استودیوهای فیلمسازی این روزها تعطیل هستند و در روزهای بعد از انفجارات نیویورک حتی یک پلان هم فیلمبرداری نشده است. تعطیلی هالیوود به دو دلیل است: اول همدری با خانواده کشته‌شدگان و دوم ترس از اقدامات تروریستی در شهری مانند لس‌آنجلس. انفجارات نیویورک صنعت سینما را هم مانند بقیه مردم در وحشت فرو برده است و معلوم نیست شرایط فیلمسازی کی به حالت عادی برگردد. (صفحه ۳)

نظر بلاژه‌ویچ درباره مهدوی‌کیا و کاویان‌پور

من مخالف حضور حامد کاویان‌پور در ترکیب تیم ملی نیستم اما وقتی می‌بینم او با بازیکنی که ایده‌آل من است هنوز فاصله دارد و به اوج آمادگی نرسیده او را کنار می‌گذارم. من برای آن روزی که حامد را در اوج ببینم لحظه‌شماری می‌کنم. من هنوز تصمیمی درباره مهدوی‌کیا نگرفته‌ام و این دقیقا مشکل من است. هنوز نمی‌دانم این بازیکن در کدام منطقه از زمین بیشتر به درد تیم می‌خورد. شاید به همین دلیل بازی مهدی این‌طوری است. مهدی هنوز آن طور که در هامبورگ بازی می‌کند در اینجا حاضر نشده است. (صفحه ۱۵)